

نام رمان: مجموعه اشعار " بابا لنگ دراز ممنوعه "

نویسنده: ن . ح

« نایس رمان »

[www.niceroman.com](http://www.niceroman.com)



ژانر: عاشقانه

قالب: دو بیتی، سپید، غزل و تک بیتی

\*\*\*

گر زرد ز آغوشم کنی، در جهانت گرچه خاموشم کنی؛ درد تو را نهان شوم. ...  
هرچه شوی، همان شوم!

\*\*\*

گر مرداب باشد دورمان ترک شوم کز  
دو جهان گرگ لهای سرخ م ن پژمرده  
باشند ز جان باز تو را میخواهم. ..

باز تو با درد نهان!

\*\*\*

پدری که نیستی ، و هوای تنفس  
 آیام پدری که نیستی ،  
 و گ لهای زرد و بنفش و آیام...  
 تو چون رقص شبنم به روی قرص ماه هر شب با نبودنت،  
 هستی!  
 بابا لنگ دراز عزیزم. ...

\*\*\*

خلسه گاه، جانِ جانانم تویی، هر چه باشی، عشق  
 جاودانم تویی!  
 آسمانم، رنگ را سهمی ندارد چون هفت  
 آسمانانم تویی .

\*\*\*

زا غها به صف...  
 پر میکشند هر طرف ،

اندکی از تو که میگویم بابا لنگ دراز من!  
 مشتاقند با بودند رنگ کبوتر به آنها بزنی ، بوم نقاشیام، پدری که  
 نیستی!  
 به من و آوازه‌های خفهام، قسم  
 کلاغها به دنبالت جنگل را روی سر نهادند .  
 و قسم که گر جز تو شعرهایم برای کسی فرستاده شود؛  
 قسم به موهای قرمز،  
 هیچ شعری نخواهد ماند، و زمانی که میگویم:  
 تو مانند مهر بهار  
 دست بر موهایم کشیدی و شکوفه زدند، به تنم سلام دادی و  
 آشفته‌گیهایم آرام شد.  
 تو را دوست دارم!  
 هر زمان که م یگویم تو را دوست دارم، صحرا هم گرمتر است. ...

\*\*\*

آتشم در تمنای وجودت آتشم شعله بکش آتش بزن من  
 پرم از تو و تو، غرق وجودت آتشم حلقه بزن بر من و  
 انگشت کبودم!

\*\*\*

تو را در دست دارم ؛ میان شمع و  
 پروانه تو را در دست عاشق...

بوی خوب زندگانی شوق مغموم رهایی؛ تو  
 را من در میان زندگ یها تو را من از میان  
 جان فشانی تو را در خودکشیه ا تو را در  
 دست دارم.

تو را آنگونه که جودی، پدر را تو را در دست  
 دارم!

\*\*\* میان واژ هی سرخ وجود میان این  
 همه بود و نبود!

\*\*\*  
 قدم قدم زمین آشوب اس ت دلم  
 آشوب اس ت تو را دیده‌ام بار اول، مهر  
 او ل منم و آهسته بر جانچشمه‌ایم آشوب  
 است؛ انگار ابهام فرار کرده معانی پرواز

لب درهی واژه‌های ته کشیده

تو را میبینم، انتهای هر کاغذ دفترم!

\*\*\*

هزار باری شُعاری روی ل بهایت نشینم؛

ای که اشعارِ غِ مخوارم تو را وصفِ دیده ناتوان است.

\*\*\*

ما بین نفسهای تو من، عطر گلِ آبی رُز زندگی کردن در هر

انتظار یاد دارم!

\*\*\*

کیمیای قلبم!

هر روز گوی جادوی عشقت نشسته است با من، افسوس که جای تو  
خالیست.

با نبودت جان من، کف دستانم نشسته است با من!  
لب از لب، بهم دوختم؛  
و نگاه کردن به تندبست نشسته است با من. ...

\*\*\*

شب نشینم با طلوع تو در سیاهیها...  
سرهای بی بدنم میان دستانت، شفای رها  
نگاه آسمان حسرت اندوخته‌های دارد در حسرت م نوتو!  
و آرامی نگاه ابرها در فرو رفتن من و تو!  
جلجتای من!  
صلیب چشمهایت تا لب ، مرا به میخها  
نشان داد  
و اینک خود مُردگی من، در من و تو!

پشت هوای سرد سی\*ن\*هات پشت هر نفس  
 درون ریبات من ماندهام!  
 و ذره ذره عشق را ذره ذره عشق را  
 از صافی اندوه، میگذرانم.  
 گه دست به دست با پای سرانگشتم، به بازدم های تو  
 برساند!

\*\*\*

ساقی و ملک در بهت زار زدن های م ن تو کجای این سیاره نشسته  
 باشی که داند؟  
 با عشق قطره قطره فرار میکنند از چشمهای مندچار بر سوار آن ابرهای سفید،  
 اشکهای من!  
 سوار اب رهای سفیدی که تو باشی مهربانم .  
 سالن رقص خالیست آبی آسمان، پشت سقف خالیست  
 سالن رقص خالیست؛  
 و من با دیدهام تو را میبویم سالن رقص خالیست



و من روبروی آن به تماشای رقصمان نشستهام

\*\*\*

بابای معشو قهای ممنوعه!

در اوج آغوشت، پدر بودن را مادر شدم، و در اوج

خندهی دلبرانهی تو رقص قلم بر روی کاغذ یافتم!

تو خود یک جهانی و منهرچه جز تو دیدهام، کور یافتم!

قیمِ آرزوه ا

رقم خواهم زد روزی در طلوع آفتاب مهربانی..

با تو ،

تمام خاطراتی که تنها در خیالم جست و جو کردهام.

\*\*\*

دلبر ممنوعهی جام الست!

از تو و رویای تو دوری نشَد... .

\*\*\*

کاین عاشق دیوانه را رؤیا به جز آغوش  
نیست. ...

\*\*\*

تابِ غم را من ز تو سنگی نترم  
و غمگینم نباید باشد!

\*\*\*

وز روی گونہات که عازم سفرم اشک میشوم، حرف رویای تو  
باشد ، هرچه بیش باشی تو، دلداده‌ترم این چه خواهیست که  
من بیدارترم.

\*\*\*

دلبر که جان فرسود از او باری دگر یاری  
کند جان ما بهداری شود!

\*\*\*

خداحافظ برای آغازی دوباره تا تو را در خواب

بینم

و هر روز همراه باشم سایهات را تا تو را در خواب بینم

و آرزوی پشت هر خواب تو باشی هر چشم بستن

و هر باز شدن زندگیام. ...

\*\*\*

« پایان »